

اشتراکات و افتراقات خبر، حال و نعت

روح الله نظری - طلبه سطح یک مدرسه علمیه

چکیده

برخی از اهل لغت وصف و نعت را متفاوت دانسته اند؛ وصف در صرف به کلمه ای اطلاق می شود که دلالت بر معنایی در موصوف کند. اما در علم نحو وصف شامل خبر، حال و نعت می شود. در این مقاله به برخی افتراقات و اشتراکات آنان اشاره می شود. «اشتراک خبر، حال و نعت» ممکن است به صورت اشتراک در وصفیت، وجوب یا عدم وجوب تطابق با صاحبان خود، تقسیم به مفرد، جمله، شبه جمله و وجوب ربط با صاحبان خود باشد. در «اشتراک حال و نعت» گفته شده حال و نعت در کلام فاصله اند، باید مشتق باشند و خبر واقع شوند، هم چنین این دو کلمه قابلیت ضمیر واقع شدن را ندارند و حذف شدن آنها کم دیده شده است. اشتراک میان خبر و نعت را می توان در امکان حذف صاحبان، عدم فاصل بین خبر و نعت و عدم ابتداء به واو در این دو دانست. اما در «اشتراک خبر و حال» باید گفت؛ صاحب حال و خبر جواز ضمیر واقع شدن را دارند، می توانند معرفه یا نکره باشند، و می توان آنها را با «إِلَّا» فصل کرد. همچنین نعت و خبر در نوع عامل اشتراک دارند. از جمله نکات در «فرق خبر و حال و نعت» این که خبر، حال و نعت از لحاظ نوع رابط و معرفه و نکره بودن با یکدیگر متفاوت اند. اما «حال و نعت» تنها در اطلاق و تقيید با هم متفاوت هستند. خبر و نعت نیز رابطه ای دوسویه دارند در که با توجه به اختلاف رتبه آنها در فهم، با یکدیگر متفاوت شده اند؛ نعت قبل از علم به آن، خبر است و خبر بعد از علم به آن، از اوصاف شمرده می شود.

کلید واژه

وصف، خبر، حال، نعت، اشتراک، افتراق

مقدمه

روش تدریس ادبیات عرب در حوزه های علمیه به گونه ای است که توجه لازم به تحلیل مباحث و قواعد در آن گنجانده نشده و هیچ کتابی با این دید که برخی از نقش ها در نحو، نوعی وصف اند، وارد این نقش ها و مقایسه آنها با هم نشده است. این مقاله بر آن است تا با نگاهی عام و تحلیلی به «وصف» در بحث اشتراک و افتراق نقش هائی در نحو که وصف به معنی الأعم به شمار می آیند، گامی در این جهت بردارد.

وصف در لغت

برخی از اهل لغت سعی کرده اند تا تفاوت هایی که اولاً میان وصف و صفت و ثانیاً بین وصف یا صفت و نعت وجود دارد را بیان نمایند. (جمیل علوش، بدون تاریخ؛ 684-686/ کسانی چون «أبو هلال العسكري» و «الدنوشی» و صاحب کتاب «الکواکب الذریه» گفته اند: «نعت دلالت می کند بر عارض و صفت دلالت می کند بر ثابت.» این در حالی است که برخی دیگر همچون «فیومی» در کتاب «الم صباح المنیر» عکس این مطلب را بیان کرده اند.

برخی با بیان این مطلب که وصف اعم از عارض و ثابت و نعت فقط برای عارض و متغیر می باشد گفته اند: به همین خاطر است که گفته می شود اوصاف خداوند نه نعوت خداوند (جامی، 2009 م: 1/484).

اما عدم صحت گفته «ابو هلال» و امثال او که در این مسئله اختلاف کرده اند به این دلایل صحیح نمی باشد:

1- کتب لغوی و متون و آثار در این کتب این مطلب را ثابت نمی کند.

«2- الفیومی» در کتاب «المصباح المنیر» خلاف آن را ذکر کرده است.

«3- شیخ یاسمین العلیمی» نقل کرده است که اطلاق نعوت بر اوصاف خداوند در کلام ائمه (ع) واقع شده است و این مطلب با این که نعوت بر عارض و متغیر دلالت کند منافات دارد.

«4- ابن خلدون» در مقدمه کتاب «المقدمه» نعت را در مورد صفات خداوند ذکر کرده است: «الحمد لله الذی له العزة و الجبروة و بیده الملك و الملکوت و له الاسماء الحسنی و النعوت.»

شاید کسانی که گفته اند نعت دلالت بر صفت عارض می کند این مطلب را از این که مردم و عرف فقط صفت را در مورد چیزی که مختص به خداوند است استعمال می کنند استنباط کرده باشند.

وصف در صرف

تعریف صفت در علم صرف عبارت است از: اسمی که وضع شده است تا بر ذات همراه حدث دلالت کند (طباطبایی، 224: 1384)؛ مانند: «فاضل و مفضول» و یا دلالت کند بر حدث همراه حدث؛ مانند: «الجهاد الاکبر». در این مثال «الاکبر» به وسیله ضمیری که در خود دارد، هم دلالت بر «الجهاد» که حدث می باشد می کند و هم دلالت بر «اکبریت». بنابراین پنج مورد از مشتق های هشت گانه که عبارت اند از:

« اسم فاعل، اسم مفعول، اسم تفضیل، صفت مشبیه، اسم مبالغه، اسم منسوب » مانند: «ایرانی» و اسم مصغر مانند: «رجیل» و هر چیز دیگری که از آن یکی از پنج معانی مشتق قصد شود صلاحیت وصف واقع شدن را دارند. مانند: «اسد وعدل» در «زید اسد او عدل» و یا «ذو» به معنای صاحب و «آی» کمالیه و لذا هر وصفی هرچند به وسیله تأویل و معنا مشتق است اما هر مشتقی وصف نمی باشد و سه مشتق اسم مکان و اسم زمان و اسم آلت وصف نیستند.

وصف در نحو

بحث اصطلاحی وصف یا صفت

وصف نزد نحویون معنایی اصطلاحی دارد آن هم نعت می باشد و وصف و نعت همان طور که بیشتر نحات مانند «عباس حسن» در «النحو الوافی» گفته اند در اصطلاح و معنای اخص آن در نحو دو لفظ مترادف اند هرچند برخی همچون «خلیل» نقل کرده اند که نعت در مورد شیء محمود و صفت هم در مورد محمود و هم غیر محمود استعمال می شود. اما وصف معنای اعمی نیز در علم نحو دارد. برخی از نحویون نیز به این معنا اشاره کرده اند که وصف به معنی الأعم شامل خبر، حال و نعت می شود و ما در بخش ذیل بر آنیم که این سه وصف را با یکدیگر مقایسه کنیم (محمی الدین عبدالحمید، 1986 م: 2/78).

اشتراک خبر، حال و نعت

الف) اشتراک در وصفیت: این سه عنوان، معنا و توضیحی در مورد صاحب خود یعنی مبتدا، ذوالحال و منوعوت را افاده می کند. مانند: «زید قائم، زید جاء قائماً، جاء زید القائم.»

ب) وجوب یا عدم وجوب تطابق با صاحبان خود: هر سه چه مفرد مشتق و چه جمله باشند اگر رافع ضمیر مستتر باشند واجب است در افراد، تشبیه، جمع، تذکیر و تأنیث مطابق با صاحب خود باشند. مانند: «الرجلان قائمان، جاء الرجلان قائمین، جاء الرجلان القائمان» یا رافع ضمیر مستتر نیستند که در این صورت همیشه مفردند و در تذکیر و تأنیث تابع مرفوع خود هستند. مانند: «الرجلان قائم أبوهما، جاء الرجلان قائماً أبوهما.»

ج) تقسیم به مفرد و جمله و شبه جمله: این سه وصف یا مفردند مانند: «زید قائم، جاء زید قائماً، جاء زید القائم» یا جمله اند مانند: «زید یقوم، جاء زید یقوم، جاء رجل یقوم» یا شبه جمله که مراد از آن ظرف و جارو مجرور است مانند: «زید فی الدار، جاء زید فی الدار، جاء رجل فی الدار» که در این صورت در هر سه شبه جمله متعلق است به أفعال عموم محذوف.

د) وجوب ربط با صاحبشان: هرگاه این سه، جمله باشند یا شبه جمله و یا مفردی که مشتق است، واجب است که دارای رابط و عائدی باشند که به صاحب آنها بر می گردد. این رابط در شبه جمله مستتر است در أفعال عموم محذوف و در مشتق غالباً مذکور است و در جمله یا مذکور و یا محذوف می باشد.

اشتراک حال و نعت

الف) وجوب خبریت در جمله (جامی، 2009 م: 1/489؛ یوسف حسن عمر، 1978 م: 2/40) در جمله حالیه و جمله وصفیه - در مورد جمله، نحة تعبیر نعت را به کار نبرده اند- شرط است که جمله، خبر باشد نه إنشاء. و علتش آن است که غرض از حال و نعت بیان معنایی در صاحب خود است که سخن در مورد حقایق و خارج می باشد در صورتی که جمله انشاییه خارج و ماورائی ندارد لذا صلاحیت حال و نعت واقع شدن را ندارد و در مواقعی که نعت یا حال در ظاهر جمله انشاییه باشد جمهور نحویون آن را تأویل می برند به نائب فاعل اسم مفعول ماده قول مانند: «جائنی رجل إضربه» «آی جائنی رجل مقولاً فیهِ إضربه، به خلاف جمله خبر نحوی مانند: «زید إضربه» (جامی، 2009 م: 1/489؛ یوسف حسن عمر، 1978 م: 2/40).

ب) وجوب اشتقاق (جامی، 2009 م: 1/489؛ یوسف حسن عمر، 1978 م: 3/289) در بین نحة اختلاف است که آیا اشتقاق در نعت و حال شرط است یا نه؟ جمهور قائل به شرطیت آن شده اند که ظاهراً هم این قول اصح می باشد و از سخنان آنان علت چنین برداشت می شود: غرض از بیان این دو عنوان دلالت بر معنایی (حدثی) در صاحب خود است با فرق إطلاق و تقیید، و تحقق این مطلب، چنین است که آن نعت یا حال، مشتمل باشد بر حدثی همراه با حدث یا ذات که بر می گردد به صاحب خود و این باید یا مشتق یا چیزی که تأویل به مشتق-هرچند از جهت معنا- می رود، باشد. همان گونه که در تعریف وصف در صرف بیان شد.

لذا حال و نعت مفرد تقسیم می شوند به مشتق و غیر مشتق (عباس حسن، 2010 م: 3/326).

1) مشتقات پنج گانه را که صلاحیت نعت واقع شدن را دارند در ابتدای مقاله ذکر کردیم.

2) نعت های جامد نیز همگی هرچند از جهت معنا به تأویل مشتق می روند دارای این صلاحیت هستند. این اسامی عبارت اند از:

1 - اسماء اشاره غیر مکانیه مانند: «جاء زید هذا» آی مشار إلیه.

2 - کلمه «ذو» به معنای «صاحب».

3 - موصولات اسمی غیر «آی» مانند: «جاء زید الذی قام» آی «قائم». چرا که معنای موصول به صله می باشد و جمله صله «قام» همان طور که «قائم» دلالت می کند دارای حدث و ذات است.

4 - اسم منسوب مانند: «جاء زید الایرانی» آی المنسوب بایران.

5 - اسم مصغر مانند: «جاء شخص طفیل» آی طفل صغیر.

6 - اسم جامدی که دلالت بر صفت مشبیه می کند: «جاء رجل أسد» آی شجاع.

7 - مصدر به شرط اینکه نکره، صریح، غیر می می، غیر دال بر طلب و ثلاثی باشد. مانند: «رأیت قاضیاً عدلاً» آی کثیر لعدل أو عادلاً.

8 - کلمه «کل و بعض» در صورتی که مضاف الیه آنها مشتق باشد مانند: «رایت العالم کل العالم» از این جهت تا ویل به مشتق می رود

که از جهت معنا و مصداق، «کل» و «العالم» یک چیز هستند و در اصل العالم موضوعیت دارد و کل نهایت را در کمال یا نقص در عالمیت می‌رساند.

9 - عدد مانند: «قرأت کتاباً سبعة» ای کتاباً معدوداً بسبعة.

10 - اسم جامدی که منوعت به مشتق یا شبه مشتق باشد. مانند: «مررت بغلام رجل شریف» در این مورد مقصود متکلم در وصفیت، خود نعت نمی‌باشد بلکه مقصود نعت نعت می‌باشد. لذا نحاۃ این نوع را به نعت «مُوطئ» یعنی آماده کننده نامیده اند. مقصود از شبه مشتق، ظرف یا جارو مجرور است به خاطر این که می‌توانند متعلق به مشتق باشند، لذا همان حکم مشتق را دارند.

موارد حال جامد

در مورد حال ده مورد وجود دارد که جامد هستند و چهار مورد آن را تمام نحاۃ به تاویل مشتق برده اند و در مورد شش مورد آن اختلاف شده است که در کتب، تاویل آنها یا حداقل برخی از آنها ذکر نشده است. آنها را در ذیل ذکر خواهیم کرد (عباس حسن، 2010 م: 3/ 326).

- 1 - حال جامدی که موصوف به مشتق یا شبه مشتق باشد. مانند: «تمثل لها بشراً سوياً» (مریم، 17/).
- این نوع حال را نیز حال «موطئة» می‌نامند و مقصود متکلم از حال، نعت حال یعنی «سوياً» می‌باشد و مشتق است که این مورد از نوع تاویل معنایی به شمار می‌آید یعنی در معنا مشتق است.
- 2 - بر عدد ذوالحال دلالت کنند. مانند: «فتم میقات ربه اربعین ليله» (اعراف 142/); ای معدوداً به اربعین ليله.
- 3 - آنجا که حال دال بر «مفضل» یا «مفضل علیه» برای اسم تفضیل کند: «هذا بسراً اطیب منه رطباً» این گونه حال را جمعی نحوین چنین به تأویل می‌برند: «هذا مبسراً اطیب منه رطباً» (یوسف حسن عمر، 1978 م: 2/ 20).
- 4 - آنجایی که حال قسمتی از ذوالحال باشد. مانند: «هذا مالک ذهباً».
- 5 - آنجایی که حال فرع ذوالحال باشد. مانند: «هذا حدیدک خاتماً».
- 6 - آنجا که حال اصل برای ذوالحال باشد. مانند: «هذا خاتمک حدیداً».

در این سه مورد اگر بنا بر جامدیت و بدون تأویل چه در معنا چه در لفظ، ترجمه کنیم چنین می‌شود: «این مال تو است در حال طلا» در صورتی که اگر تأویلاً ترجمه کنیم این چنین می‌شود: «این مال تو است در حالی که طلا می‌باشد» که با این معنا باز هم این حال جامد معنای اشتقاقی پیدا کرده است. یعنی: «کائناً ذهباً، کائناً خاتماً، کائناً حدیداً» به خلاف خبر که ممکن است بدون تأویل جامد باشد زیرا هدف از خبر نحوی گاهی صرف بیان وحدت در مبتدا و خبر است نه بیان معنایی در مبتدا که لازمه آن اشتقاق باشد. مانند: «الکلمة لفظ».

ج) حال و نعت ضمیر واقع نمی‌شوند: در مورد حال آشکار است، به خاطر این که اصلاً معرفه واقع نمی‌شود، اما در مورد نعت دو علت آورده اند: اول آن که ضمیر دلالت بر معنا نمی‌کند که این را برخی رد کرده اند زیرا ضمیر دلالت می‌کند بر آن چه که مفسر بر آن دلالت می‌کند. مانند: «زید کریم و أنت هواس» (یوسف حسن عمر، 1978 م: 2/ 310).

اما علت دوم این است که: موصوف معرفه باید درجه تعریفش کمتر از نعت یا مساوی با آن باشد در صورتی که معرفه ای اخص از ضمیر یا مساوی با ضمیر که صلاحیت موصوف واقع شدن را داشته باشد وجود ندارد تا این که ضمیر نعت واقع شود. به خلاف خبر، چرا که قاعده فوق در مورد خبر صادق نمی‌باشد و خبر می‌تواند اعراف از مبتدا باشد. مانند: «هذا التصوير أنا» (یوسف حسن عمر، 1978 م: 2/ 310).

حال و نعت در کلام فضله اند: نه به معنای این که قابل حذف اند و غیر مقصودند بلکه هردو قید هستند و بنا بر قول اصولی ین قیود احترازی هستند. مانند: «ما خلقنا السموات والارض و ما بینهما لاعین» (الانبیاء، 16/).

ه) کم بودن حذف آن دو: حذف خبر به صورتی وسیع است که تقسیم می‌شود به موارد وجوبی، ممتنع و جایز. اما حذف نعت کم است و نیاز به قرینه دارد. مانند:

«ألا أيها الطير المربة بالضحي على خالد لقد وقعت على لحم» أی: «لحم أی لحم»

حذف حال نیز کم است و نیاز به قرینه دارد. مانند: «لقیته» در جواب: «أما لقیته زیداً راكباً» (یوسف حسن عمر، 1978 م: 2/ 52 و 327).

و) فضله بودن: حال و نعت هر دو فضله هستند اما نه به معنای بیهوده در کلام بلکه گاهی اوقات کلام بودن آنها از مقصود می‌افتد و حتی گاهی کذب می‌شود و لذا منظور از فضله رکن در کلام - مسند و مسند الیه - نبودن است.

اشتراک خبر و نعت

الف) حذف صاحب آنها: حذف صاحبان خبر و نعت یعنی مبتدا و منوعت، در مواردی که قرینه موجود باشد جایز است و این حذف تا حدودی شایع می‌باشد. مانند: «قالت عجوزٌ عقیم» (الذاریات: 29) أی أنا عجوز، «قالوا سلاماً» (هود: 69): أی قولاً سلاماً. اما این حذف در ذوالحال کم است. مانند: «الذی ضربت مجرداً زید» أی ضربته (یوسف حسن عمر، 1978 م: 2/ 24).

ب) عدم فاصل بین خبر و نعت و صاحبانشان: بین منوعت و نعت به خاطر این که مانند یک کلمه و یک شیئی هستند (جامی، 2009 م: 1/ 484); چیزی بین آن دو فاصل نمی‌شود مگر به عنوان معترضه و آنبی، یا لفظ «لا» و «إمّا» که بر سر هر سه وصف (خبر و نعت و حال) می‌آید، اما بین مبتدا و خبر به دلیل این که هر دو با هم یک جمله را تشکیل می‌دهند، در کلام هرچه که موجود باشد یا جزء مبتدا و یا جزء خبر است و اگر چیز دیگری باشد از نوع معترضه است. به خلاف حال که با ذوالحالش نه مانند یک شیئی واحدند و نه یک کلام را تشکیل می‌دهند. لذا ممکن است هر چیزی بینشان فاصل شود. مانند: «رأیت زیداً فی الدار ضاحكاً» که «فی الدار» بین ذوالحال و

حال فاضل شده است و این فاضل اجنبی نمی باشد.

ج) عدم ابتدا به واو: خبر و نعت اگر جمله باشند هرگز با واو شروع نمی شوند به اتصالی که با صاحبان خود دارند به خلاف جمله حالیه که گفتیم ممکن است با صاحب خود فاصله پیدا کند. مانند: «جاء علی و هو فی الدار.»

اشتراک خبر و حال

الف) جواز ضمیر واقع شدن صاحبان آن دو: جائز است که مبتدا و ذوالحال ضمیر واقع شوند اما منعت ضمیر واقع نمی شود و تحلیل آن چنین است که اصل در نعت آوردن برای معارف، توضیح دادن است. ضمیر متکلم و مخاطب اعرف معارف هستند و نیازی به توضیح ندارند.

اما سوال اینکه ضمیر غائب چرا منعت واقع نمی شود؟ پاسخ چنین است که این مطلب بدان خاطر است که مفسر آن یا غالباً ملفوظ و یا مذکور در ذهن است و به وسیله آن واضح می شود و یا به خاطر این است که ضمیر غائب را حمل بر متکلم و مخاطب می کنند.

ب) جواز فصل به الا: جایز است که بر سر خبر و حال «الا» فاصله شود. مانند: «ما زید الا فی الدار»، «ما جاء زید الا و هو یضحک» به خلاف نعت.

ج) تعریف و تنکیر صاحبان آن دو: اصل در «مبتدا» و «ذوالحال» معرفه بودن است و در غیر این صورت نوبت به «نکره غیر محضه» می رسد و سپس اگر «ذوالحال» نکره محضه هم نبود، «متأخر» از «حال» می شود. زیرا «مبتدا» محکوم علیه و موضوع می باشد و باید مشخص و حداقل از جهاتی معلوم باشد و «ذوالحال» نیز به نوعی یک محکوم علیه فرعی می باشد.

د) اشتراک در نوع عامل: عامل در خبر و حال همان عامل صاحبان خود می باشد، یعنی عامل در خبر همان عامل در مبتدا و عامل در حال نیز همان عامل در ذوالحال می باشد.

فرق خبر و حال و نعت

الف) نوع رابط: نوع رابط در خبر بسیار وسیع است که عبارت اند از:

1. ضمیر؛

2. اسم اشاره؛

3. تکرار لفظ مبتدا؛

4. خبر اعم از مبتدا باشد؛

5. خبر از لحاظ معنا خود مبتدا باشد و ...

اما رابط در حال محدودتر است که یا ضمیر یا واو و یا هر دو می باشد و رابط در نعت از آن دو محدودتر و فقط ضمیر می باشد.

ب) تعریف و تنکیر: اصل در خبر تنکیر می باشد چرا که اصل با تنکیر است و مقتضی تعریف نیز مانند اینکه قصد از خبر معرفه کردن و یا توضیح مبتدا باشد، مفقود است. اما غرض از خبر گاهی اوقات صرف حمل و به معنای این همانی است که در این صورت امکان دارد خبر هم معرفه و هم نکره باشد اما حال همیشه به دلیل همان اصل بر تنکیر نکره است. هم چنین اینکه غرض از حال تقیید حدثی است که

به ذوالحال نسبت داده شده است و این به وسیله نکره حاصل می شود و تعریف زائد بر غرض می باشد (جامی، 2009 م: 1/341). اما نعت که غرض از آن یا توضیح منعت است که اگر منعت معرفه باشد برای توضیح آن به ناچار باید نعت نیز معرفه باشد و یا غرض از آن تخصیص می باشد که در صورت نکره بودن منعت برای تخصیص زدن آن لاجرم نعت نیز باید نکره باشد، لذا در نعت، اصلی وجود ندارد و باید همیشه مطابق با منعت باشد.

فرق حال و نعت

الف) اطلاق و تقیید: حال و نعت هر دو دلالت بر معنایی در صاحبان خود می کنند، اما نعت همان طور که در تعریف آن آورده اند مطلق می باشد در مقابل حال مقید، چرا که «حال» معنایی را در ذوالحال می رساند، مقید به زمان عامل. مانند: «مررت بزید ضارباً» یعنی در هنگام مرور من از کنار زید، مشغول به عمل ضرب بود، اما در مثال: «مررت بزید الضارب» این مطلب را نمی رساند بلکه مطلب گوینده این است که زید زمان هایی دارای صفت ضرب می باشد و ممکن است در هنگام مرور من از کنار او مشغول این عمل هم نبوده باشد (یوسف حسن عمر، 1978 م: 2/284).

فرق خبر و نعت

الف) إن الاوصاف قبل العلم بها أخبارٌ كما إن الاخبار بعد العلم بها اوصاف. (دینانی، 2/1: 1372 و: 20-14)

مفاد این قاعده، تفاوت اساسی میان اوصاف و قضایای خبر را روشن می سازد؛ زیرا اوصاف قبل از آن که مورد تعلق علم واقع شوند، چیزی جز قضایای خبریه نیستند؛ همان گونه که خبر پس از آن که مورد تعلق علم واقع شود چیزی جز یک سلسله اوصاف نخواهد بود.

به این ترتیب می توان گفت: وصف همواره یک خبر معلوم است همان گونه که می توان گفت خبر پیوسته یک وصف نامعلوم است. برای روشن شدن این مطلب و پی بردن به مفاد این قاعده ناچار ماهیت خبر یا همان قضیه را مورد بحث قرار می دهیم، آنگاه ماهیت وصف و تفاوت آن با خبر نیز معلوم خواهد شد.

تعریف ماهیت قضیه در اکثر کتب منطقی معتبر این گونه می باشد: «القضية قول یحتمل الصدق و الکذب.» عبارت دیگری نیز در برخی از کتب منطقی و احیاناً آثار ادبی به کار برده شده که با این عبارت تفاوت چندانی ندارد.

«ابن سینا» در «النجات» قضیه را این گونه تعریف می کند: «القضية والخبر هو کل قول فیه نسبة بین شیئین بحيث یتبعه حکم صدق أو

کذب.» (هر سخنی که در آن نسبت بین دو چیز وجود داشته باشد به گونه ای که در پی آن حکم صدق یا کذب بیاید، قضیه و خبر می باشد). در هر دو عبارت احتمال صدق و کذب عنصر اساسی در تعریف خبر می باشد تا جایی که باید آن را فصل ممیز در این باب قرار داد.

با توجه به مطلب فوق، اگر احتمال صدق و کذب در جایی مطرح نباشد به هیچ وجه معنی خبر تحقق پیدا نخواهد کرد. بنابراین امور انشایی: مانند امر، نهی، تمنی، ترجی، مرکبات ناقص و ... از دایره شمول مفهوم خبر خارج خواهند بود.

دلیل این امر در مورد امور انشایی بسیار روشن است زیرا امور انشایی همواره در مورد «ایجاد یا ابداء» چیزی بکار برده می شوند، به همین جهت ما به ازاء خارجی ندارند تا مسئله مطابقت و عدم مطابقت با آن مطرح گردد و احتمال صدق و کذب پدید آید، اما در صورت مرکبات ناقص مانند وصف یا اضافه اگرچه از دیدگاه جمهور متفکرین احتمال صدق و کذب وجود ندارد اما همواره جای این سؤال باقی است که تفاوت میان وصف و خبر در کجاست؟ چنان چه در آغاز بحث یادآور شدیم تفاوت اساسی بین وصف و خبر در این است که وصف همواره یک خبر معلوم است همان طور که خبر پیوسته یک وصف نا معلوم است. به این ترتیب می توان گفت آنچه موجب پیدایش دو ماهیت وصف و خبر می شود همانا علم یا عدم علم به نسبت است؛ یعنی نسبت معلوم وصف را تشکیل می دهد همان گونه که نسبت نامعلوم خبر را باعث می گردد.

پرسش اول: اکنون که با توجه به قاعده مورد بحث، تفاوت اساسی بین وصف و خبر معلوم شد این پرسش مطرح می شود که آیا معلوم بودن یا معلوم نبودن شیء می تواند موجب تفاوت در ماهیت آن شیء گردد؟

پاسخ: هر چیزی در عالم واقع و نفس الامر همان است که هست، اعم از این که مورد تعلق علم واقع شود یا به هر جهت از دایره تعلق علم بیرون بماند. به طور مثال اگر دو اکسیژن و یک هیدروژن ماهیت باشد آگاهی و عدم آگاهی انسان به این واقعیت موجب تفاوت در ماهیت عینی آن نمی شود. و همچنین است در احکام که فقهای اسلامی گفته اند: «إِنَّ لِلَّهِ أَحْكَامًا يَشْتَرِكُ فِيهِ الْعَالَمُ وَالْجَاهِلُ.»

اشکال

با توجه به آنچه در این پرسش ذکر شد، در باب تفاوت بین وصف و خبر با یک اشکال چشم گیر روبرو خواهیم شد، و آن عبارت است از این که: اگر معلوم بودن یا معلوم نبودن موجب تفاوت در ماهیت اشیاء نمی گردد، چگونه می توان ادعا کرد تفاوت ماهوی بین وصف و خبر به حکم قاعده «إِنَّ الْأَوْصَافَ قَبْلَ الْعِلْمِ بِهَا أَخْبَارٌ كَمَا أَنَّ الْخَبَرَ بَعْدَ الْعِلْمِ بِهَا أَوْصَافٌ» چیزی جز معلوم بودن و یا معلوم نبودن نسبت نیست. اگر برای جواب این اشکال گفته شود تفاوت بین وصف و خبر در اموری است غیر از آنچه در این قاعده آمده است و آن امور عبارت است از:

1. خبر جمله ای است تام، که چون گوینده سکوت نماید مخاطب در آنجا هیچ انتظاری ندارد، در حالی که وصف هرگز دارای چنین خصلتی نمی باشد و مخاطب پس از استماع آن همچنان منتظر کلام گوینده است.

2. در خبر همواره احتمال صدق و کذب وجود دارد در حالی که وصف از این خصلت برخوردار نیست. در پاسخ گفته خواهد شد اگرچه بین وصف و خبر این دو تفاوت اساسی وجود دارد، ولی منشأ این دو تفاوت چیزی نیست جز آنچه در باب قاعده آمده است یعنی معلوم بودن یا معلوم نبودن نسبت.

پاسخ اشکال

اکنون برای پاسخ به این اشکال توجه به یک نکته بسیار اساسی لازم به نظر می رسد و آن عبارت است از این که: اگر چه حالت علم یا جهل هرگز موجب تفاوت در ماهیت اشیاء نمی گردد ولی فرق است در جایی که علم به نسبت، جزء ماهیت باشد و آن گونه مواردی که علم به نسبت، جزء ماهیت باشد طبعاً دانستن یا ندانستن در مورد یک شیء می تواند موجب تفاوت در ماهیت آن شیء شود، ولی در مواردی که علم به نسبت، جزء ماهیت نیست قهراً حالت علم یا جهل، نسبت به اشیاء هرگز موجب تفاوت در ماهیات آنها نخواهد شد. اکنون اگر این سخن درست باشد که علم به نسبت در برخی موارد می تواند جزء ماهیت شیء قرار گیرد، باید گفت مسئله وصف خود از این گونه موارد است و به این ترتیب با وجود علم به نسبت در وصف و عدم آن در خبر تفاوت ماهوی پیدا می کنند.

با توجه به آنچه که در اینجا ذکر شد نتیجه می گیریم که احتمال صدق و کذب در خبر یک امر ذاتی و ماهوی است به طوری که عالم شدن بر صدق یا کذب خبر از راه های گوناگون منافاتی با ذاتی بودن احتمال صدق و کذب ندارد.

ملا هادی سبزواری این مطلب را در یک بیت چنین بیان می کند:

«إِنَّ الْقَضِيَةَ لَقَوْلٍ مُحْتَمَلٍ

لِلصِّدْقِ وَالْكَذْبِ وَطَارِمَا أَخْلٍ»

به نظر می رسد که منظور از جمله «طارما اخل»، عالم بودن به صدق یا کذب خبر از راه های مختلف است. همچنین نتیجه می گیریم که در باب وصف عدم احتمال صدق و کذب یک امر ذاتی به حساب می آید.

پرسش دوم

در پاسخ به اشکال گذشته، گفته شد در جایی که علم به نسبت، جزء ماهیت باشد طبعاً دانستن یا ندانستن در مورد یک شیء می تواند موجب تفاوت در ماهیت آن شود، اما هنوز این سؤال در ذهن است که آیا علم به شیء می تواند جزء ماهیت آن شیء باشد یا علم به شیء همیشه خارج از ماهیت شیء است؟ از دیدگاه حکمای اسلام علم به شیء، چیزی نیست جز حضور ماهیت معلوم نزد عالم، حضور ماهیت معلوم نزد عالم اگر چه - به حمل شایع - مستلزم نوعی اتحاد است ولی این گونه اتحاد هرگز به معنی اتحاد در ماهیت نیست به عبارت دیگر می توان گفت فرق است بین «اتحاد مع الماهیه» و «اتحاد فی الماهیه» و اتحاد علم با معلوم را در نظر محققین می توان از قسم

اول به شمار آورد، و به این ترتیب قسم دوم «اتحاد فی الماهیه» که همان داخل بودن علم در ماهیت شیء است بدون پایگاه منطقی باقی می ماند، و بر این اساس، این تفاوت وصف و خبر-مطابق آنچه از مفاد قاعده استنباط می شود- خدشه دار می گردد، به همین جهت برخی احتمال صدق و کذب را در هرگونه نسبت صحیح دانسته و بر این عقیده اند که در مرکبات ناقصی همچون صفت نیز این احتمال منتفی نخواهد بود و تنها فرق این است که اگر متکلم بخواهد از آن نسبت به کلام تام تعبیر کند، «خبر و تصدیق» نامیده می شود. مانند: «زید انسان»؛ صادق و «زید فرس»؛ کاذب و اگر نخواهد از آن به کلام تام تعبیر کند، «مرکب تقيیدی و تصور» نامیده می شود. مانند: «یا زید الإنسان»؛ صادق و «یا زید الفرس» کاذب (التفتازانی، 2004 م: 146)

اما قول مشهور این است که این احتمال از خصوصیات خبر می باشد و در مرکباتی همچون نعت جاری نمی شود (التفتازانی، 2004 م: 146) و هم چنین آنچه می تواند این قول را همان طور که از شهرت برخوردار نیست از اعتبار نیز بی بهره سازد، این مسئله است که مرکبات ناقص مانند وصف در زمره تصورات به شمار آمده اند و احتمال صدق و کذب در باب تصورات سخنی است که می توان گفت از اعتبار عقلی خارج است؛

بنابر مطلب -تصوری بودن صفت- باز این نتیجه گرفته می شود که احتمال صدق و کذب از خصوصیات ذاتی خبر است و چیزی که ذاتاً دارای احتمال است هرگز نمی تواند در حد ذات معلوم باشد، و بدین ترتیب سرانجام بازمی گردیم به مفاد قاعده مورد بحث مبنی بر این که تفاوت بین وصف و خبر چیزی جز معلوم بودن و نامعلوم بودن خبر در حد ذات نیست.

نتیجه

با نگاهی موشکافانه و دقیق از مجموع نوشتار فوق به نکات ذیل دست می یابیم: علم صرف برای وصف تعریفی ارائه داده است که به وصف معنا و مصداقی وسیع تر از علم نحو بخشیده است که می توان به وصف در صرف، وصف به معنی الأعم در نحو تعبیر کرد. از آنجایی که وصف به معنی الأخص در نحو همان نعت می باشد اما وصف به معنی الأعم شامل خبر، حال و نعت می شود. در بحث اوصاف -به معنی الاعم- در نحو، اشتراکاتی بیان شد که بیشتر معنا و حقیقت این نقش ها مورد بررسی قرار گرفته شد که با استفاده و توجه به این افتراقات و اشتراکات ما می توانیم آنچه را که در ذهن مخاطب می باشد و قصد تفهیم آن را به دیگران دارد متوجه شویم، البته در بحث افتراقات و اشتراکات نکات و مطالبی نیز بیان شد که ما را در تشخیص نقش و ترکیب آنها کمک می کند.

پی نوشت

- 1_ المصطلح النحوی بین الصفة والنعت ص 684 الی 686.
- 2_ شرح مللا جامی ج 1 ص 484.
- 3_ صرف ساده ص 224.
- 4_ أوضح المسالک ج 2 ص 78.
- 5_ شرح ملا جامی ج 1 ص 489- شرح رضی ج 2 ص 40.
- 6_ همان.
- 7_ شرح رضی ج 3 ص 289 - شرح ملا جامی ج 1 ص 489.
- 8_ نحو الوافی ج 3 ص 326.
- 9_ همان ص 291.
- 10_ شرح رضی ج 2 ص 20.
- 11_ همان ص 310.
- 12_ شرح رضی ج 2 ص 310.
- 13_ همان ص 52 و 327.
- 14_ شرح رضی ج 2 ص 24.
- 15_ شرح مللا جامی ج 1 ص 484.
- 16_ همان ص 341.
- 17_ شرح رضی ج 2 ص 284.
- 18_ قواعد کلی فلسفه در فلسفه اسلامی ج 3 ص 1 و 14 الی 20.
- 19_ مطول ص 146.
- 20_ همان.

کتابنامه

1. ابراهیمی دینانی ، غلامحسین ، (1372) ش) ، قواعد کلی فلسفه در فلسفه اسلامی ، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
2. التفتازانی ، مسعود بن عمر، (2004 م)،المطول ، بیروت: دارأحیاء التراث العربی.
3. حسن ، عباس ، (2010 م) ، النحو الوافی ، بیروت: الأندلیس العالمیه.
4. حسن عمر ، یوسف ، (1978 م) ، شرح رضی علی الکافیة ، تهران: مؤسسه الصادق [9].
5. طباطبائی ، محمد رضا، (1384 ش)، صرف ساده ، مشهد : انتشارات ولایت، چ 1.
6. عبدالحمید ، محمد محی الدین، (1986 م)، أوضح المسالک درالفیه ابن مالک ، بیروت : دارأحیاءالتراث العربی.

7. عبدالرحمن بن أحمد نورالدين الجامي، (2009 م)، شرح مللأ جامي، بيروت: دارأحياء التراث العربي.
8. علوش، جميل، (بي تا)، المصطلح النحوى بين الصفة والنعت، مركز تحقيقات كامپوترى علوم اسلامى.